

## قوم آریایی

الف) واژه‌ی «آریا» به زبان اوستایی «ایریه / Airya»، به پارسی‌باستان «آریه / Ariya» و به زبان سنسکریت «آریه / Arya» می‌باشد. این نام - واژه به معنای «نجیب و شریف و آزاده و دوست» است [فرای، ص 2؛ فروشی، ص 11؛ اسماعیل‌پور، ص 79].

قوم «آریایی» یا به تعبیری دیگر «هندوایرانی» شاخه‌ی شرقی قوم بزرگیست به نام «هندواروپایی» که در هزاره‌ی سوم پ.م. از سرزمین‌های واقع در دشت‌های جنوب روسیه، نواحی شرقی و فرودست رود Dniepr، شمال قفقاز و غرب اورال برخاستند و به تدریج بخش‌های گسترده‌ای از اروپا و آسیا را به دست آوردند [گیرشمن، ص 9 و 4 - 52؛ دوشن‌گیمن (1375)، ص 21؛ بهار (1377)، ص 143؛ بهار (1376)، ص 6 - 385؛ بهار (1352)، ص هفده؛ فروشی، ص پنج؛ اسماعیل‌پور، ص 78].

هندوایرانیان یا آریایی‌ها که در منطقه‌ی تمدنی «آندرونو» Andronovo (گستره‌ای شامل سرزمین‌های واقع در سیبری غربی تا رودخانه‌ی اورال) می‌زیستند، در هزاره‌ی دوم پ.م. گروه‌هایی را به قصد مهاجرت و کشف مناطق جدید و مطلوب، به سوی جلگه‌ی سند و غرب آسیا (آناتولی، زاگرس و بیان رودان) روانه و ره‌سپار کردند. این گروه‌ها در پیوند با اقوام بومی آسیایی مانند کاسی‌ها و هیتی‌ها، توانستند دولت‌های نیرومند و تمدن‌های درخشانی را در آن مناطق پدید آورند [کمرون، ص 16 و 70 و 7-106؛ گیرشمن، ص 52؛ بویس (1377)، ص 64 - 58؛ بویس (1376)، ص 9 - 28؛ بویس (1375)، ص 17؛ فرای، ص 3؛ دوشن‌گیمن (1375)، ص 22؛ اسماعیل‌پور، ص 79].

گروه دیگری از اقوام هندوایرانی (آریایی) که نیاکان ایرانیان بعدی را تشکیل می‌دادند، در هزاره‌ی نخست پ.م. از همان خاستگاه، به سوی نجد ایران ره‌سپار شدند و سرانجام در دامنه‌های زاگرس متوقف گردیدند و هر کدام پس از مدت‌ها هم‌زیستی و همکاری و درآمیختن با اقوام بومی منطقه، حکومت و تمدن درخشانی را پدید آوردند. «ماد»ها و «پارس»ها دو گروه اصلی از این اقوام مهاجر آریایی بودند که در غرب و جنوب‌غرب نجد ایران حکومت و تمدن خویش را بنیان نهادند [کمرون، ص 107؛ بویس (1377)، ص 68، 64؛ بویس (1375)، ص 17؛ فرای، ص 112 و 5 - 44؛ گیرشمن، ص 64؛ هینتز، ص 164؛ هوار، ص 28؛ بهار (1376)، ص 9 - 388؛ بهار (1377)، ص 143؛ زرین‌کوب، ص 69 به بعد؛ اسماعیل‌پور، ص 79].

آریاییان و در کل، هندواروپاییان دارای آن گونه خصوصیات و ویژگی‌های اندیشگانی، اجتماعی، زیستی و انسان‌شناختی مشترک و واحدی هستند که در مجموع، آنان را از اقوام متعلق به نژادهای دیگر کاملاً منفک و متمایز می‌سازد و لذا اطلاق عنوان «قوم» را به این گروه، کاملاً بدیهی و معقول می‌نماید. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

1. پدرسالاری: عنصر نرینه هم در ایزدستان (Pantheon) و هم در جامعه‌ی این قوم چیرگی دارد [فرای، ص 32؛ بهار (1376)، ص 50 - 449؛ پیرنیا، ص 164].
2. دامداری: گله‌داری و دامپروری کار و پیشه‌ی اصلی و عمده‌ی این قوم و خصوصاً پرورش اسب، ویژه‌ی آنان بوده است [گیرشمن، ص 65، 63؛ فرای، ص 39، 31؛ بهار (1376)، ص 386].
3. زبان: تمام اقوام هندواروپایی (از جمله، هندوایرانیان) دارای زبانی با ریشه و ساختار مشترک هستند که به گروه زبان‌های «پیوندی» تعلق دارد؛ زبان‌های گوناگون هندواروپایی دارای انبوه واژگان مشترک و همانند هستند که نشانه‌ی اصل و منشأ واحد همه‌ی این زبان‌ها می‌باشد [میراث ایران، ص 319؛ لغت‌نامه‌ی دهخدا، ص 9؛ پیرنیا، ص 34؛ <http://iranianlanguages.com/indo-european.htm>؛ [www.geocities.com/valentyn\\_ua/Tables.html](http://www.geocities.com/valentyn_ua/Tables.html)].
4. جنگ‌جویی و سوارکاری: این اقوام عمدتاً جنگ‌جویانی اسب‌سوار بودند که که نیروی سوار و ارباب‌های‌شان ضامن پیروزی و فتوح آنان بود و از این لحاظ در دوره‌هایی، به عنوان نیروی نظامی و رزمی به خدمت اقوام بومی منطقه درآمدند [گیرشمن، ص 67، 65؛ فرای، ص 32].
5. دین: کیهان‌شناسی (Cosmology)، یزدان‌شناسی (Theology) و اندیشه‌های دینی - اسطوره‌ای اقوام هندواروپایی هم‌سان و مشترک است. در میان همه‌ی اقوام هندواروپایی اعتقادی واحد و کهن به خدای آسمان (با نام اصلی: Deivos) وجود دارد [گیرشمن، ص 53؛ الیاده، ص 80؛ بهار (1376)، ص 450؛ فرای، ص 33]. و نیز خدایانی با کارکرد شهریاری - دین‌باری، جنگ‌جویی، و کشاورزی - باروری در

یزدان‌شناسی اغلب این اقوام موجود است [سنّاری، ص 41 - 1 ؛ دوشن‌گیمن (1350) ، ص 73 به بعد]، سامی و کارکرد خدایان هندی ودایی و ایرانی باستان عموماً هم‌سان و مشترک است [بهار (1376) ، ص 87 - 452 ؛ بهار (1352) ، ص بیست و دو - بیست و شش؛ اسماعیل‌پور، ص 7 - 80 ؛ پیرنیا، ص 163].

6. ریختار (morphous): هندواروپاییان و آریاییان متعلق به نژاد سفید هستند و این امر آنان را از سیاه‌پوستان و آلتاییک‌های زردپوست جدا می‌کند. مشخصه‌ی دیگر هندواروپاییان داشتن مجموعه‌های سطح است که آنان را از اقوام دیگر دارای مجموعه‌ی بیضی متفاوت می‌سازد [گیرشمن، ص 65 ؛ پیرنیا، ص 30].

ب) در متون کهن و نو زرتشتی، نام میهن باستانی زرتشت و خاستگاه و سرزمین مقدس و اجدادی آریاییان (ایرانیان) «ایران‌ویج» دانسته شده است. این واژه به زبان اوستایی «ایرانه و ایریانه» / Airyāna- vaējah و به پارسی‌میانه (پهلوی) «ایران‌ویج» / Ērānvēj است و به معنای «[خاستگاه] تبار آریایی» می‌باشد. از این واژه در اوستا بسیار یاد شده است: یسنه‌ی 14/9 ؛ هرمزدیشت/21 ؛ آبان‌یشت/104 و 17 ؛ درواسیپ‌یشت/25 ؛ رام‌یشت/2 ؛ ارت‌یشت/45 ؛ وی‌دیواداد 2/1 - 1 و 21/2 ؛ و ... (همچنین نگاه کنید به: برنجه‌ش، ص 152 ، 133 ، 106 ، 78 ، 76 ، و...) .

شناسایی آثار باستان‌شناختی متعلق به حدود سده‌ی 15 پ.م. در منطقه‌ی تمدنی آندرونو (از سبیری غربی تا رود اورال) و مطابقت آن با توصیفات گاهان و اوستای کهن از جامعه‌ی عصر زرتشت، قرار داشتن زادگاه زرتشت و خاستگاه آریاییان (ایران‌ویج) را در حوزه‌ی یاد شده و مشخصاً در «قزاقستان» کنونی، آشکار و ثابت می‌کند [بویس (1377) ، ص 49 به بعد؛ بویس (1381) ، ص 15 ؛ بهار (1376) ، ص 387 به بعد]. قبایل آریایی (نیاکان ایرانیان بعدی) پس از مهاجرت از این منطقه به سوی نواحی جنوبی‌تر در آسیای میانه و سپس به داخل نجد ایران (سده دهم پ.م.)، سرزمین اجدادی و خاستگاهی خود را که در گذشته ترک کرده بودند، به نام «ایران‌ویج» می‌شناختند و می‌خواندند. گفتنی‌ست که «زرتشت» - پیامبر باستانی ایرانیان - چند سده پیش از آغاز مهاجرت آریایی‌ها (نیاکان ایرانیان)، در «ایران‌ویج» می‌زیسته است: سده‌ی سیزدهم پ.م. [بویس (1377)، فصل دوم].

در اوستا (یشت/4/13 - 143) قبایل هندوایرانی‌تبار ساکن ایران‌ویج و پیرامون آن، «ایریه» Airya (قوم خود زرتشت)، «تورا» Tura ، «سیریم» Sairima ، «ساینی» Sāini ، و «داهی» Dāhi ، دانسته شده و به روح مؤمنان این قبایل درود فرستاده شده است [بویس (1377) ، ص 32 ؛ بویس (1376) ، ص 144 ؛ فرای ، ص 8 - 67 ؛ کریستنسن، ص 9 - 95 ؛ فروشی ، ص 5 - 13].

پ) در باره‌ی مسیر مهاجرت اقوام آریایی (ماد و پارس) به داخل نجد ایران، از دیرباز دو دیدگاه وجود داشته است؛ در دیدگاهی، مدخل این مهاجرت قفقاز پنداشته شده و در دیدگاه دیگر، ماوراءالنهر و خراسان. اما امروزه قطعیت و درستی دیدگاه دوم آشکار و ثابت گردیده است؛ چرا که اولاً، به دست آمدن انبوهی آثار باستان‌شناختی از نواحی مرکزی ایران (مانند سیلک کاشان) که مربوط و متعلق به مردمانی مهاجر و نورسیده با ویژگی‌های آریایی‌ست، نشان می‌دهد که این ناحیه در مسیر مهاجرت اقوام آریایی (ایرانی) قرار داشته است [بویس (1376) ، ص 41 ؛ بویس (1375) ، ص 19 ؛ بویس (1377) ، ص 66 و 64 ؛ گیرشمن، ص 1 - 60 ، 67 به بعد؛ بهار (1376) ، ص 391 ، 389]؛ و ثانیاً، نزدیکی و پیوستگی زبان پارسی‌باستان با زبان‌های آریایی آسیای میانه (مانند خوارزمی و سغدی) بسیار بیش‌تر است تا با زبان‌های آریایی ناحیه‌ی قفقاز مانند «رمتی» [بویس (1375) ، ص 18 ؛ فرای، ص 79 و 74 ؛ هوار، ص 28 ؛ استرابون (پیرنیا، ص 160)] و این نکته نمودار پیوند و نزدیکی افزون‌تر اقوام ایرانی (ماد و پارس) با دیگر اقوام آریایی ساکن ماوراءالنهر و آسیای میانه است تا آریایی‌تباران مقیم قفقاز. بر پایه‌ی آن چه گفته شد، آشکار است که مدخل مهاجرت اقوام ایرانی (ماد و پارس) ماوراءالنهر و خراسان بوده است.

ت) در چند سال اخیر، گروهی از نویسندگان تجزیه‌طلب، به منظور «اثبات موجودیت خود از طریق نفی هویت دیگران» به رد و انکار قومیت «آریایی» روی آورده‌اند. اما تکاپوی باطل و بی‌ارزش این عده کاملاً بی‌نتیجه است چرا که انبوهی از اسناد و مدارک پیوسته‌ی تاریخی به موجودیت تمام عیار قومی به نام «آریایی» تأکید و تصریح می‌کند:

1. در تمام متون زرتشتی کهن و نو، قومیت ایرانیان «آریایی» دانسته شده است؛ مانند: اوستا (خرداد یشت/5 ؛ آبان یشت/42 ، 49 ، 58 ، 69 ، 117 ؛ تیر یشت/6 ، 36 ، 56 ، 58 ، 61 ؛ درواسیپ یشت/21 ؛ مهر یشت/4 ، 13 ؛ فروردین یشت/10 ، 43 ، 44 ، 87 ، 143 ، 144 ؛ بهرام‌یشت/50 ، 53 ، 60 ؛ رام‌یشت/

32 ؛ ارت‌یشت/41 ، 43 ؛ اشتادیشت/1 ، 2 ، 7 ، 9 ؛ زامیادیشت/57 ، 59 ، 60 ، 62 ، 64 ، 69 ؛ و... و نیز بن‌دهش، ص 72 ، 83 ، 109 و...

آیا می‌توان باور و تأکید هزاران ساله‌ی ایرانیان را به قومیت خود، آن چنان که در متون مذهبی کهن و نو ایشان بازتاب یافته و به آشکارا «آریایی» خوانده شده، نادیده گرفت؟

2. داریوش و خشایار - پادشاهان هخامنشی - در پاره‌ای از متون بازمانده‌ی خود، خویشتن را «یک آریایی از تبار آریایی» (Ariya:Ariyačiça) معرفی می‌کنند (DNA, DSe, XPh). داریوش بزرگ در متن‌هایی دیگر، زبان‌اش را «آریایی» (DB.IV) و «اهوره مزدا» را نیز «خدای آریایی‌ها» اعلام می‌دارد [بریان، ص 406 ؛ ویس‌هوفر، ص 11]. آیا این بیان صریح و استوار پادشاهان هخامنشی را در باره‌ی اصالت قوم «آریایی» می‌توان مردود دانست و از آن چشم‌پوشی کرد؟

3. شماری از مورخان باستان مانند هردوت [پیرنیا، ص 7 - 666]، استرابون [پیرنیا، ص 160] و موسا خورنی [فرای، ص 4 ، 411] مادها و پارس‌ها را «آریایی» خوانده‌اند. آیا اطلاق روشن این عنوان را از جانب مورخان مذکور می‌توان نادیده انگاشت؟

4. اساساً نام کشور «ایران» خود به تنهایی گویا و مبین تبار «آریایی» مردمان این سرزمین است و نشانه‌ی آشکار اصالت و حقیقت قوم «آریایی». می‌دانیم که واژه‌ی «ایران» مرکب است از: «ایر» (= آریا) + «ان» (= پسوند مکان) و به معنای «جایگاه آریاییان» [فرهنگ فارسی، ج 5 ، ص 206 ؛ فروشی، ص 11].

آیا بعد از هزاران سال که ایرانیان سرزمین و تبار خویش را «آریایی» خوانده و دانسته‌اند، می‌توان منکر وجود این «قومیت» شد؟

چکیده‌ی بحث آن که، آریایی‌ها مردمانی بوده‌اند با زبان، عقاید، فرهنگ و ریختار مشترک و هم‌سان که هم خود و هم دیگران این قوم را به روشنی «آریایی» خوانده و نامیده‌اند. حال چه گونه می‌توان این گروه از مردمان را که دارای چنان مشترکات و ویژگی‌های واحدی هستند، یک قوم مشخص و معین به شمار نیاورد و در چارچوب یک «قومیت» تعریف و شناسایی نکرد و برای آنان «نامی» قائل نشد - نامی که این قوم از دیرباز بر خود داشته است؟

#### کتاب‌نامه:

- اسماعیل پور، ابوالقاسم: «اسطوره، بیان نمادین»، انتشارات سروش، 1377
- الیاده، میرچا: «رساله در تاریخ ادیان»، ترجمه‌ی جلال ستاری، انتشارات سروش، 1376
- بویس، مری (1375): «تاریخ کیش زرتشت»، جلد دوم، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس
- بویس، مری (1376): «تاریخ کیش زرتشت»، جلد یکم، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس
- بویس، مری (1377): «چکیده‌ی تاریخ کیش زرتشت»، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات صفیعلی‌شاه
- بویس، مری (1381): «زردشتیان؛ باورها و آداب دینی آن‌ها»، ترجمه‌ی عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس
- بریان، پییر: «تاریخ امپراتوری هخامنشیان»، ترجمه‌ی مهدی سمسار، انتشارات زریاب، 1378
- «بن‌دهش»: نوشته‌ی فرنیغ دادگی، ترجمه‌ی مهرداد بهار، انتشارات توس، 1369
- بهار، مهرداد (1352): «اساطیر ایران»، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- بهار، مهرداد (1376): «پژوهشی در اساطیر ایران»، انتشارات آگه
- بهار، مهرداد (1377): «از اسطوره تا تاریخ»، نشر چشمه
- پیرنیا، حسن: «تاریخ ایران باستان»، انتشارات افراسیاب، 1378
- دوشن‌گیمن، ژاک (1350): «زرتشت و جهان غرب»، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان
- دوشن‌گیمن، ژاک (1375): «دین ایران باستان»، ترجمه‌ی رؤیا منجم، انتشارات فکر روز
- زرین‌کوب، عبدالحسین: «تاریخ مردم ایران»، (ایران قبل از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، 1373
- ستاری، جلال: «جهان اسطوره‌شناسی»، جلد چهارم، نشر مرکز، 1379
- فرای، ریچارد: «میراث باستانی ایران»، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، 1368
- فروشی، بهرام: «ایران‌ویج»، انتشارات دانشگاه تهران، 1374

- فرهنگ فارسي: دكتور محمد معين، انتشارات اميركبير، 1380
- كريستنسن، آرتور (1376): «مزدپرستي در ايران قديم»، ترجمه‌ي ذبيح‌الله صفا، انتشارات هيرومند
- كمرون، جرج: «ايران در سپيدهدم تاريخ»، ترجمه‌ي حسن انوشه، انتشارات علمي و فرهنگي، 1365
- گيرشمن، رومن: «تاريخ ايران از آغاز تا اسلام»، ترجمه‌ي محمود بهفروزي، انتشارات جامي، 1379
- «لغت‌نامه‌ي دهخدا»، مقدمه: زيرنظر دكتور محمد معين، 1337
- «ميراث ايران»: زيرنظر ا.ج. آبري، ترجمه‌ي احمد بيرشك و ديگران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1346
- ويسهوفر، يوزف: «ايران باستان»، ترجمه‌ي مرتضا ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، 1377
- هوار، كلمان: «ايران و تمدن ايراني»، ترجمه‌ي حسن انوشه، انتشارات اميركبير، 1379
- هينتز، والتر: «دنياي گم‌شده‌ي ايلام»، ترجمه‌ي فيروز فيروزنيا، انتشارات علمي و فرهنگي، 1376

source:

<http://www.azargoshnasp.net/history/Aryan/qowmaryayikiya.htm>